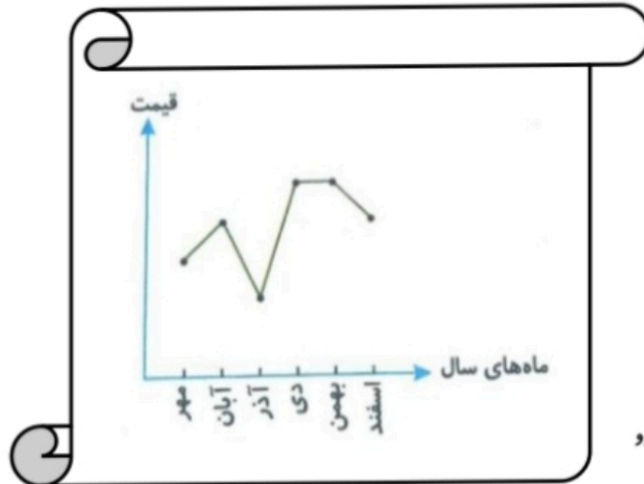


پرهیز از گناه



در روزگاری نه‌چندان دور، در شهر بزرگی مردی به نام «ابوالفضل» زندگی می‌کرد که به شرافت و پاک‌دامنی معروف بود. ابوالفضل از خانواده‌ای محترم و دیندار بود و از همان کودکی آموخته بود که از گناه و رفتارهای ناپسند دوری کند. او همیشه به دنبال زندگی شرافتمندانه‌ای بود و به دیگران نیز توصیه می‌کرد که از راه راست خارج نشوند. ابوالفضل تاجری موفق بود که با صداقت و امانت‌داری توانسته بود اعتماد مردم را جلب کند. روزی یکی از تاجران بزرگ شهر که «عمرو» نام داشت، به ابوالفضل پیشنهادی داد. عمرو که مردی حيله‌گر و فریبکار بود، به ابوالفضل گفت: «ای ابوالفضل، من از توانایی‌ها و اعتبار تو در بازار آگاه هستم. به همین دلیل، پیشنهادی دارم که می‌تواند ما را بسیار ثروتمند کند. تنها لازم است که کمی در معاملاتمان فریب‌کاری کنیم و کالاها را به قیمتی بیشتر از ارزش

بفروشیم. هیچ کس متوجه نخواهد شد و ما هر دو از این کار سود خواهیم برد.» او نمودار قیمت فروش اجناسش را به ابوالفضل نشان داد و به او گفت اگر تو همکاری کنی نمودارمان همیشه صعودی خواهد بود.



نمودار فروش عمرو

ابوالفضل که هرگز به گناه و نیرنگ فکر نکرده بود، از این پیشنهاد حیرت‌زده شد. با چهره‌ای جدی به عمرو نگاه کرد و گفت: «ای عمرو، من از تو انتظار چنین پیشنهادی نداشتم. ثروتی که از راه ناپاک به دست آید، به انسان خوشبختی نمی‌دهد. بلکه باعث پریشانی و ناآرامی دل می‌شود. من به خداوند ایمان دارم و می‌دانم که روزی حلال و پاک، اگرچه کم باشد، برکت دارد و رضایت درونی به همراه می‌آورد.» عمرو که از پاسخ قاطع ابوالفضل خشمگین شده بود، تلاش کرد او را با وسوسه‌های بیشتری به سوی گناه بکشاند. او گفت: «ای ابوالفضل، این دنیا کوتاه و فانی است. چرا باید خودت را از لذت‌ها و رفاه محروم کنی؟ بیا با هم همکاری کنیم و ثروتی عظیم به دست آوریم. هیچ کس از این ماجرا باخبر نخواهد شد و می‌توانیم زندگی شاهانه‌ای داشته باشیم.» اما ابوالفضل که ایمانش به خدا و باورش به اخلاقیات قوی‌تر از هر وسوسه‌ای بود، با لحنی محکم پاسخ داد: «عمرو، ثروت ناپاک هیچ‌گاه باعث خوشبختی و آرامش نمی‌شود. این‌گونه ثروت‌ها مانند زهر هستند که به تدریج روح و قلب انسان را می‌خورند. من هرگز به خداوند خیانت نمی‌کنم و برای لحظاتی خوشی دنیوی، راه راست و درست را ترک نمی‌کنم.» ابوالفضل به عمرو پشت کرد و از او فاصله گرفت. عمرو که دیگر امیدی به فریب او نداشت، با خشم و ناراحتی از آن‌جا رفت. اما ابوالفضل با دلی آرام و مطمئن به راه خود ادامه داد. او می‌دانست که اگرچه ممکن است در راه درست مشکلاتی باشد، اما در نهایت رضایت خداوند و آرامش درونی نصیبش خواهد شد.

با توجه به متن به سوالات زیر پاسخ دهید.

۱. بیشترین قیمت اجناس مربوط به چه ماه هایی بوده است؟

۲. در کدام ماه این اجناس کم ترین قیمت خود را داشته اند؟

۳. در فاصله زمانی کدام ماه ها، قیمت اجناس تغییری نداشته است؟

۴. در فاصله زمانی کدام ماه ها قیمت جنس کاهش داشته است؟

۵. ابوالفضل در چه نوع خانواده ای به دنیا آمده بود؟

۶. شغل ابوالفضل چه بود و چگونه اعتماد مردم را جلب کرده بود؟

۷. عمرو چه پیشنهادی به ابوالفضل داد؟

۸. آیا ابوالفضل پیشنهاد عمرو را قبول کرد؟ چرا؟

۹. از نظر ابوالفضل ثروتی که از راه ناپاک به دست بیاید باعث چه می شود؟

۱۰. عنوانی برای داستان انتخاب کنید.